

مجموعه آثار و رسائل دَعَوی دکتر محمد العَریفی (۳)

کلید بهشت



ترجمه: محمد امین عبـداللهی

وبسایت رسمی دکتر محمد العریفی

www.Arefe.com


سنی بوک
www.SunniBook.net

بسم الله الرحمن الرحیم

کلید بهشت

نویسنده: دکتر عبدالرحمن العریفی

مترجم: محمد امین عبداللهی

ناشر: سایت فارسی دکتر محمد العریفی

Arefe.com/fa

فهرست مطالب

کشتی نجات.. 9
آغاز انحراف.. 11
یک داستان.. 12
انواع شرک.. 18
نزدانی قبرهاچه می‌کنند؟.. 19
شرک چگونه به وجود آمد؟.. 22
چند توجیه قبرپرستان:.. 25
ازجمله وسائل شرک.. 30
عواملی که به ایمان ضربه وارد می‌سازد.. 38

کلید بهشت

ستایش مخصوص الله است که اسلام را برای بندگانش برگزید و دلایل گوناگون را بر الوهیت و ربوبیت خود برپا نمود و به بیان آن پرداخت ... و تنها پروردگار تو برای هدایت و یاری کافی است... او که فرزندی بر نگرفت و در پادشاهی‌اش شریکی نداشت.... و او را تکبیر گوی...

عطا می‌کند و باز می دارد... پایین می‌آورد و بلند می کند... پیوند می‌دهد و جدا می کند ... و درباره‌ی حکمش و کارهایش مورد پرسش قرار نمی گیرد... در پادشاهی‌اش شریک ندارد و در حُکمش بی‌همتا است... نه همکاری دارد و نه وزیری... و نه شبیهی و نه نظیری...

جباران در برابر عزت او ذلیلند و نفس ها در برابر هیبتش شکسته و قلب ها در برابر عظمتش فروتن...

پس گواهی می دهم که معبودی به حق نیست جز الله که واحد است و بی همتا، و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و پیامبر او و برگزیده و خلیل اوست...

درود و سلام خداوند بر او باد... اما بعد...

پیشم آمد... اندوهگین و ناراحت بود... گفت:

شیخ، از غربت خسته شدم...

گفتم: امیدوارم خداوند به همین زودی تو را به سرزمینت و نزد خانواده‌ات برگرداند...

اشک‌هایش سرازیر شد... سپس گفت: به خدا شیخ اگر بدانی چقدر دلم برا یشان تنگ شده و چقدر دلشان برام تنگ است... شیخ باور می کنی مادرم بیش از چهارصد مایل مسافت ر ا طی کرده تا نزد ضریح شیخ فلان دعا کند و از او بخواهد من را به‌نزدشان برگرداند؟!! او آدم خیلی

مبارکی است... دعا پیش او قبول می‌شود... سختی‌ها رااز بین می‌برد و دعای مردم را می‌شنود... حتی بعد از مرگش!

یکی از مشایخ می‌گفت:

در عرفات بودم... مردم در حال دعا و گریه بودند ... لباس احرام به تن داشتند و دستان خود را به سوی آن پادشاه دانا به دعا بلند کرده بودند...

در این شرایط، و در حالی که در خشوع و خضوع بودیم ... و از خداوند نزول رحمت را می‌خواستیم...

ناگهان حواسم به پیرمردی جلب شد... پیری که استخوان‌هایش سست شده بود و بدنش رو به ضعف نهاده و پشتش قوز برداشته بود و دائم تکرار می کرد: «ای شیخ فلان ! از تو می خواهم سختی‌ام را برطرف کنی... برایم شفاعت کن و مرا مورد رحمت خود قرارده !» و در همین حال گریه می‌کرد و می‌نالید...

بر افروخته شدم و به او گفتم : از خدا بترس! چطور غیر خدا را به کمک می خواهی؟! این ولی خود بنده‌ای بیش نیست... نه صدایت را می‌شنود و نه می‌تواند تو را اجابت کند... تنها از خدای بی‌شریک کمک بخواه...

به سوی من برگشت و گفت : ولم کن پیرمرد! تو نمی‌دانی که این شیخ چه مقامی نزد خداوند دارد! من یقین دارم که قطره ای از آسمان نمی ریزد و دانه‌ای از زمین نمی روید مگر به اجازه ی این شیخ!

سبحان الله! این‌ها کجایند؟! کجایند اینان که به غیر مولای خود پناه برده اند... نیازهای خود را از مردگان می خواهند و حاجت خود را به استخوان هایی پوسیده و بدن هایی بی‌حرکت عرضه می‌دارند... پس خدا در دعای اینان کجاست؟ ! خدایی که حرکت جن ین را می بیند و دعای نیازمندان را در دریای متلاطم می‌شنود...

* * *

جهان پر بود از مشرکان ... این یکی بتی را به فریاد می خواند و دیگری از قبری امید یاری داشت...

در میان آنان سروری از سروران عرب بود، به نام عمرو بن جَموح ...

او بتی داشت به نام مَناف... به او نزدیکی می‌جست و در برابرش به سجده می‌رفت...

بتی که خودش از چوب ساخته بود اما آن را از خانواده و اموالش بیشتر دوست داشت...

این روش او بود، از زمانی که این دنیا را شناخته بود... تا به سن ۶۰ سالگی رسید...

هنگامی که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ در مکه مبعوث گردید و مصعب بن عُمیر ـ رضی الله عنه ـ را به عنوان دعوتگر و معلم به نزد اهل مدینه فرستاد، فرزندان عمرو بن جموح ـ بی‌آنکه بداند ـ مسلمان شدند...

به او گفتند : ای پدر، مردم پیرو او شده اند، نظر تو چیست که پیرو او شویم؟ گفت : چنین نمی‌کنم تا آنکه با مناف مشورت کنم!!

سپس عمرو برخاست و به نزد مناف رفت و در برابر او ایستاد و گفت:

ای مناف... از داستان این شخص آگاه شدی... او ما را از عبادت تو نهی می‌کند... به من مشورت بده ای مناف!

اما بت به او پاسخ نداد... باز سخنش را تکرار کرد، اما باز پاسخی نشنید...

آنگاه عمرو گفت : شاید خشمگین شده ای... چند روز سخنی نمی گویم تا آنگه خشمت فرو نشیند...

سپس او را رها کرد و بیرون رفت... هنگامی که تاریکی شب فرا رسید، فرزندانش به سراغ مناف رفتند و او را برداشتند و در چاهی که حاوی نجاست و مردار بود انداختند...

هنگام صبحگاه، مناف بر بت خود وارد شد اما او را نیافت...

پس با صدایی بلند فریاد زد : وای بر شما ! چه کسی امشب به خدای ما تعدی نموده؟ اما خانواده‌اش ساکت شدند و پاسخ ندادند...

عمرو ترسید و مضطرب شد و در جستجوی مناف بیرون رفت ... اما آن را سرنگون در چاه یافت! او را برداشت و خوشبو کرد و سر جایش گذاشت ... و خطاب به او گفت : ای مناف، به خدا سوگند اگر بدانم چه کسی با تو چنین کرده بیچاره‌اش می‌کنم!

شب دوم باز فرزندانش به نزد بت رفتند، آن را برداشتند و در همان حفره‌ی گندیده انداختند...

صبح پیرمرد به نزد بت خود رفت اما آن را سر جایش نیافت...

خشمگین شد و تهدید کرد... سپس بت را از حفره بیرون آورد و شست و خوشبو کرد...

پسران او هر شب همین کار را با آن بت می کردند و او نیز هر صبح آن را از چاله بیرون می‌آورد... وقتی از این کار هر روزه خسته شد قبل از خواب به نزد بتش رفت و گفت : «وای بر تو ای مناف ! حتی بز هم از خودش دفاع می کند!» سپس در گردن بت شمشیری آویخت و گفت: «از خودت دفاع کن!»

تاریکی شب که سر رسید، جوانان بت را برداشتند و به سگی مرده بستند و در چاهی پر از زباله انداختند...

صبح هنگام، پیرمرد به جستجوی مناف برآمد اما هنگامی که او را در آن حال دید گفت:

چه پروردگاری است که روباه‌ها بر سرش ادرار می‌کنند؟

بیچاره است آنکه روباه‌ها بر او می‌شاشند!

سپس وارد دین خدا شد و در همه‌ی عرصه‌های دین از صالحان پیشی می‌گرفت...

به داستان او نگاهی بنداز، آن هنگام که مسلمانان قصد خروج به سوی بدر را داشتند، فرزندانش به سبب کهولت سن و لنگی پایش او را از رفتن باز داشتند...

تا آنکه در غزوه ی احد، عمرو قصد جهاد نمود ... اما باز او را از رفتن منع کردند، پس در حالی که اشک می‌ریخت به نزد رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ رفت و گفت : «ای رسول خداوند! فرزندانم می‌خواهند مرا از همراهی با تو در جهاد باز دارند»

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: «خداوند تو را معذور داشته است»

گفت: «ای پیامبر خدا! به خدا سوگند امید دارم با همین پای لنگم در بهشت پای گذارم!»

پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ به او اجازه ی شرکت در جهاد داد ... پس هنگامی که به میدان نبرد رسیدند با شمشیر خود ب ه جان ارتش تاریکی افتاد و با بت پرستان به مبارزه برخاست تا آنکه شمشیرها او را از هر سو در برگرفت و به شهادت رسید...

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ او را [در احد] دفن نمود...

پس از ۴۶ سال سیلی شدید بر مقبره‌ی شهدای احد جاری شد و قبرها به زیر آب رفتند...

مسلمان به سرعت شروع به انتقال اجساد شهدا نمودند ... هنگامی که قبر عمرو بن جموح را گشودند ناگهان او را در حالی یافتند که گویی در خواب است ... زمین چیزی از بدنش را نپوسانده بود...

ببین چگونه هنگامی که حق برایش آشکار شد و به آن بازگشت، خداوند نیز عاقبت او را به خیر نمود؟

یا اصلا ببین چگونه خداوند کرامت او را در دنیا ـ پیش از آخرت برای دیگران آشکار نمود؟ چرا که لا اله الا الله را در زندگی خود محقق ساخته بود...

این جمله که آسمان ها و زمین به سبب آن آفریده شدند و خداوند همه ی مخلوقات را بر آن سرشته و سبب ورود به بهشت است.

بهشت و آتش برای همین جمله آفریده شده‌اند و بندگان به سبب همین کلمه به مومن و کافر، و نیکوکار و بدکار تقسیم شدند...

گام‌های بند گان از جای خود تکان نخواهد خورد مگر آنکه از دو چیز پرسیده شو ند: «چه می‌پرستیدید؟ و در پاسخ پیامبران چه گفتید؟»

* * *

کشتی نجات

چه بسیارند انسان هایی که همراه هلاک شدگان نابود شدند و تا روز قیامت مستحق نفرین گردیدند... تنها به این سبب که توحید را محقق نساختند...

چرا که الله، پروردگار یگانه است ... بندگان حقیقی جز بر او توکل نمی کنند و جز به او راغب نیستند... و جز به نام او سوگند نمی‌خورند و جز برای او نذر نمی‌کنند...

این است محقق ساختن شهادت لا اله الا الله ... و برای همین است که خداوند آتش را بر اهل کلمه‌ی «لا اله الا الله» حرام ساخته است...

مُعاذ ـ رضی الله عنه ـ پشت سر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ راه می رفت... پیامبر خدا ناگهان به او روی کرد و گفت : «ای مُعاذ... آیا می‌دانی حق خداوند بر بندگان چیست؟ و حق بندگان بر خداوند چیست؟»

گفت: خدا و پیامبرش آگاه‌ترند...

فرمود: «حق خداوند بر بندگان این است که تنها او را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نگردانند، و حق بندگان بر خداوند این است که خداوند ، کسانی را که برایش شریک نیاورده اند عذاب ندهد».

در حدیث دیگری آمده که مُعاذ ـ رضی الله عنه ـ از رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ پرسید که: ای رسول خدا... کدام گناه نزد خداوند بزرگتر است؟

پیامبر خدا ـ صلی اللہ علیه وسلم ـ فرمود : «اینکه برای خداوند همتایی قرار دهی در حالی که او تو را آفریده»...

آری... خداوند برای همین توحید، پیامبران را فرستاده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾[1]

1- نحل: ۳۶

«و بی‌شک در میان هر امتی پیامبری فرستادیم که تنها الله را عبادت کنید و از طاغوت دوری نمایید»

طاغوت هر چیزی است که به جز الله پرستیده شود... بت باشد یا قبر...

توحید نخستین وظیفه‌ی پیامبران است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَسۡـَٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلۡنَا مِن دُونِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ءَالِهَةٗ يُعۡبَدُونَ ﴾[2]

«و از پیامبران ما که پیش از تو فرستادیم بپرس : آیا به جز [پروردگار] رحمان، خدایان دیگری را قرار دادیم که پرستش شوند؟»

پذیرش همه‌ی اعمال نیک وابسته به توحید است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾[3]

«و اگر [در حق خداوند] شرک می‌آوردند قطعا کارهایی که انجام می دادند [از ارزش] ساقط می‌شد»

هر که توحید را محقق سازد نجات می یابد، چنانکه در حدیثی قدسی که ترمذی تخریج نموده آمده که خداوند متعال می فرماید: «ای فرزند آدم، اگر با گناهانی به نزدیکی زمین به نزد من آیی در حالی که چیزی را با من شریک قرار نداده باشی با مغفرتی به نزدیکی زمین به نزد تو خواهم آمد...»

و به سبب عظمت امر توحید، انبیاء از فقدان آن می‌ترسیدند...

پدر موحدان و ویرانگر بت ها و بانی بیت الحرام، ابراهیم ـ علیه السلام ـ چنین به درگاه آن پادشاه دانا دعا و تضرع می‌کند که:

﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ﴾[4]

2- زخرف: ۴۵

3- انعام: ۸۸

4- ابراهیم: ۳۵

«و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور گردان»

پس از ابراهیم، دیگر چه کسی خود را از این بلا در امان می‌داند؟

* * *

آغاز انحراف

شرک برای بار نخست در میان قوم نوح رخ داد...

سپس خداوند نوح را به رسالت مبعوث ساخت ... او آنان را از شرک باز داشت و کسانی که از وی اطاعت نمودند و خداوند را به یگانگی عبادت کردند، نجات یافتند...

اما آنانکه بر شرک خود باقی ماندند، خداوند آن‌ها را با طوفان نابود ساخت...

مردم پس از نوح تا مدت زمانی بر توحید باقی ماندند، سپس ابلیس بار دیگر شروع به فاسد نمودن عقاید و نشر شرک میان بندگ‌ان نمود ... خداوند نیز همچنان پیامبران را ـ که بشارت دهنده و هشدارگر بودند ـ به سوی مردم فرستاد...

آنگاه خاتم پیامبران ـ صلی الله علیه وسلم ـ را مبعوث نمود و امت اسلام به توحید گراییدند ...

تا آنکه شرک از راه بزرگداشت اولیاء و صالحان بار دیگر به میان امت بازگشت...

بناها بر قبره‌ایشان ساخته شد و به آستان آنان دعا کردند و نذر نمودند، و این شرک را «توسل به صالحان» نام نهادند و ادعا کردند که بزرگداشت این قبور، آنان را به خداوند نزدیک می‌سازد...

اما فراموش کردند که این حجت، دقیقا استدلالی بود که مشرکان نخست می آوردند، آنجا که درباره‌ی بت‌هایشان گفتند:

﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ ﴾[5]

«آنان را نمی‌پرستیم مگر آنکه هر چه بیشتر ما را به الله نزدیک‌تر سازند»

5- زمر: ۳

آری، ابوجهل و ابولهب بر این اعتقاد بودند که «الله» خدای بزرگتر است ... اما همراه با او خدایان دیگر را نیز شریک ساختند، به این گمان که این خدایان باعث رسیدن به خدای بزرگند و برایشان نزد او شفاعت می‌کنند...

* * *

یک داستان

بیهقی و دیگران روایت کرده‌اند، هنگامی که پیامبر دعوت خود را در میان مردم آشکار ساخت، کفار قریش سعی کردند مردم را از او متنفر سازند، پس گفتند : او ساحر است... او کاهن است... او دیوانه است...

اما دیدند پیروان او بیشتر می‌شوند و کم نمی‌شوند...

بنابراین هم‌رای شدند که او را با مال دنیا فریب دهند...

پس حصین بن منذر خزاعی را که از بزرگانشان بود به نزد او فرستادند...

هنگام که حصین بر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ وارد شد به او گفت : ای محمد! جمع ما را پراکنده ساختی و وحدت ما را از بین بردی ... حال اگر مال می‌خواهی به تو خواهیم داد، و اگر زنی را م ی‌خواهی به ازدواجت در خواهیم آورد، و اگر پادشاهی می خواهی تو را به پادشاهی می‌رسانیم... و همچنان به تطمیع خود ادامه داد و رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ در این حال ساکت بود و چیزی نمی‌گفت...

هنگامی که سخنش به پایان رسید، پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ به ا و گفت: «حرفت تمام شد ای ابا عمران؟»

گفت: آری...

گفت: «پس به این سوالات من پاسخ ده: ای اباعمران تو چند خدا را می‌پرستی؟»

گفت: هفت خدا؛ شش تا در زمین و یکی در آسمان!!

فرمود: «حال اگر مالت را از دست دادی کدام یک را به دعا می‌خوانی؟»

گفت: آن را که در آسمان است...

فرمود: «اگر باران نبارید چه کسی را می‌خوانی؟»

گفت: آن را که در آسمان است...

فرمود: «اگر فرزندانت گرسنه شدند، چه کسی را به دعا می‌خوانی؟»

گفت: آن را که در آسمان است...

فرمود: «حال آیا او به تنهایی دعای تو را مستجاب می‌کند یا همه‌ی خدایان با همدیگر؟»

گفت: نه؛ تنها او دعایم را مستجاب می‌کند...

آنگاه پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود : «تنها او دعایت را استجابت می کند، و تنها او تو را نعمت می‌دهد، و همه را با هم شکر می گویی؟ یا شاید می ترسی آن‌ها به ضرر تو بر او غلبه کنند؟»

گفت: نه؛ یارای شکست او را ندارند...

رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود : «ای حصین ... اسلام بیاور تا سخنانی را به تو یاد دهم که خداوند با آن به تو سود رساند»

می‌گویند او اسلام آورد و پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ دعایی را به او یاد داد...

همچنین در صحیحین و دیگر کتب به نقل از ابوهریره ـ رضی الله عنه ـ آمده که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ سوارانی را به سوی نجد فرستاد تا اوضاع دور و بر مدینه را تحت نظر بگیرند...

در حالی که آنان سوار بر اسبان خود در حال گشت زنی بودند مردی را دیدن د که سلاح بر گردن داشت و احرام پوشیده بود و چنین لبیک می گفت: «لبیک خدایا، لبیک ! لبیک که تو شریکی نداری، مگر شریکی که خود از آن توست، و صاحب آنی و صاحب هر چه دارد !»[6] و

6- لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك، إلا شريكاً هو لك، تملكه وما ملك.

همچنان تکرار می کرد: «مگر شریکی که خود از آن توست، و صاحب آنی و صاحب هر چه دارد»...

صحابه به سوی او رفتند و پرسیدند که قصد کجا دارد ... به آنان گفت که قصد مکه دارد ... درباره‌ی او پرس و جو کردند و دانستند از سرزمین مسیلمه ی کذاب که ادعای پیامبری کرده بود، می‌آید.

او را گرفتند و دست بسته به مدینه آوردند تا پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ او را ببیند و درباره‌اش حکم کند...

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ که او را دید گفت: «آیا می‌دانید چه کسی را اسیر کرده اید؟ او ثُمامة بن اثال، سرور بنی حنیفه است».

سپس امر کرد تا او را کنار ستونی از ستون‌های مسجد ببندند و گرامی‌اش بدارند...

آنگاه پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ به خانه‌اش رفت و هر چه خوردنی در خانه اش داشت جمع کرد و برای او فرستاد...

او را به یکی از ستون های مسجد بستند، سپس رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ به نزد او آمد و گفت: «چه داری ای ثُمامة؟»

گفت: چیز خوبی دارم ای محمد ... اگر مرا بکشی خون داری را کشته ای (یعنی قوم من برای خون‌خواهی‌ام انتقام خواهند گرفت) و اگر لطف کنی به سپاس‌گزاری لطف کرده‌ای... و اگر مال می‌خواهی هر چه می‌خواهی بگو...

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ او را تا فردای آن روز رها کرد، سپس به او گفت : «چه داری ای ثُمامه؟»

گفت: همانی را دارم که قبلا گفتم : اگر مرا بکشی خون داری را کشته ای، و اگر لطف کنی به سپاس‌گزاری لطف کرده‌ای... و اگر مال می‌خواهی هر چه می‌خواهی بگو...

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ او را تا روز بعد تنها گذاشت ... سپس فردای آن روز به نزد او آمد و گفت: «چه داری ای ثمامة؟»

گفت: همانی دارم که به تو گفتم...

هنگامی که پیامبر دید او رغبتی در اسلام آوردن ندارد و نماز مسلمانان را دیده و سخن آنان را شنیده و کَرَم آنان را به چشم دیده است فرمود : «ثُمامة را آزاد کنید »... او را آزاد کردند و حیوانش را به او دادند و با او خداحافظی کردند...

ثمامه به آبی که نزدیک مسجد بود رفت و غسل نمود و سپس وارد مسجد شد و گفت : اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله...

ای محمد! به خدا سوگند بر روی زمین چهره ای از چهره ی تو برایم منفورتر نبود، اما امروز چهره‌ی تو برایم محبوب‌ترین چهره‌ها شده است...

به خدا سوگند نزد من دینی منفورتر از دین تو نبود ... اما امروز دین تو محبوب ترین ادیان نزد من است...

به خدا سوگند برایم سرزمینی منفورتر از سرزمین تو نبود، اما امروز سرزمین تو محبوب ترین سرزمین‌ها برای من است...

سپس گفت : ای رسول خدا ! سواران تو مرا در حالی دستگیر کردند که قصد عمره داشتم، اکنون نظرت چیست؟

پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ به او بشارت خیر داد و او را امر کرد تا مسیر خود را به مکه به پایان رساند و عمره‌اش را به جای آورد...

پس به مکه رفت در حالی که موحدانه، چنین لبیک می گفت: «لبیک اللهم لبیک ... لبیک لا شریک لک...»

آری او اسلام آورد و گفت : خداوندا لبیک، تو شریکی نداری ... نه قبری که همراه با خداوند عبادت شود و نه بتی که به سویش نماز گزارد و برایش سجده بَرَد...

سپس ثمامة ـ رضی الله عنه ـ وارد مکه شد و سران قریش از ورود او آگاه شدند و به نزد او آمدند...

ناگهان لبیک او را شنیدند که می‌گفت: «لبیک لا شریک لک... لبیک لا شریک لک...»

یکی از آنان گفت: بی‌دین شده‌ای؟

گفت: نه... اما همراه با محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ اسلام آورده‌ام...

قصد آزارش نمودند، اما بر سرشان فریاد زد که : به خدا سوگند از سوی یمامه حتی یک دانه گندم به سوی شما نخواهد آمد مگر آنکه پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ اجازه دهد!

در این داستان تامل نمایید که وی پیش از اسلام، چگونه هم الله را بزرگ می داشت و هم خدایان دیگر را همراه با وی بزرگ می‌داشت و به همین سبب مشرک بود...

آری... مشرکان آن دوران خداوند را ـ بیش از دیگر خدایان ـ بزرگ می‌داشتند...

با این وجود، بگویید تفاوت ابوجهل و ابولهب با کسانی که امروزه در کنار قبرها ذبح می کنند و به سوی قبر سجده می کنند یا برای آن قربانی و طواف می کنند یا نزد آستان یک ولی فروتنانه و با خشوع می‌ایستند، چیست؟

آنان که از استخوان‌هایی پوسیده شفای بیمار و بازگشت مسافرشان را می‌خواهند؟

عجیب است کارشان در حالی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾[7]

«بی‌شک کسانی را که به جز الله به فریاد می خوانید بندگانی هستند مانند شما، بنابراین آنان را [در گرفتاری‌ها] فرا بخوانید؛ اگر راستگویید باید شما را اجابت کنند».

چنین شرکی که نزد قبرها رخ می دهد از جمله قربانی کردن برای آن و تقرب جستن به اهل قبور، بزرگترین گناهان است...

آری، حتی بزرگتر از نوشیدن خمر و ارتکاب زنا، چراکه خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ﴾[8]

7اعراف: ۱۹۴

«بی‌شک الله این را که به او شرک بیاورند نمی‌بخشد و به غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید...»

خداوند شرک را مورد آمرزش قرار نمی‌دهد، در حالی که ممکن است زناکاران و قاتلان و جانیان را بیامرزد ... اما شرک بزرگترین گناهان است و خداوند چنان که خود فرموده است، هرگز آن را نمی‌بخشد:

﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾[9]

«همانا شرک، ستمی است بس بزرگ».

بهشت نیز بر مشرکان حرام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ﴾[10]

«همانا هر که با الله شریک آورد، الله بهشت را بر وی حرام ساخته و جایگاهش آتش است و ستمگران یاوری ندارند».

هر که در شرک واقع شود، آن شرک همه ی عبادت‌هایش از جمله نماز و روزه و حج و جهاد و صدقه را فاسد می‌سازد. الله متعال فرموده است:

﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾[11]

«و قطعا به تو و به کسانیکه پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک بیاوری حتما کردارت تباه و بی‌شک از زیانکاران خواهی شد».

* * *

8- نساء: ۴۸ و ۱۱۶

9- لقمان: ۱۳

10- مائده: ۷۲

11- زمر: ۶۵

انواع شرک

شرک انواع متعددی دارد:

برخی از انواع آن باعث خروج از دین می‌شود و صاحب خود را ـ اگر توبه نکند و در همین حال بمیرد ـ در جهنم جاودانه می‌سازد...

از این جمله: فرا خواندن غیر خدا و تقرب به غیر الله ـ مانند قبر یا جن ـ از طریق قربانی و نذر و دیگر عبادات، و ترس از مردگان یا جنیان و شیاطین که به وی زیانی رسانند یا باعث بیماری او شوند...

همچنین امید به غیر خدا در قضای حاجاتی که کسی جز الله توانایی آن را ندارد، مانند آنچه هم‌اکنون نزد قبور رخ می‌دهد...

چرا که قبرها در واقع برای عبرت گرفتن و دعا برای مردگان زیارت می شود، چنانکه پیامبرمان ـ صلی الله علیه وسلم ـ می‌فرماید: «قبرها را زیارت کنید زیرا شما را به یاد آخرت می‌اندازد».

اما زیارت قبور برای فرا خواندن اهل قبور یا طلب حاجات از آنان، شرک اکبر است ... فرقی نمی‌کند صاحب قبر پیامبر باشد یا ولی، چرا که همه ی آنان انسان هایی بیش نیستند که توانایی سود و زیان ندارند و خداوند متعال خطاب به محبوب ترین بندگانش، محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ می‌فرماید:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا﴾[12]

«بگو: من برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم...»

کاری که جاهلان نزد قبر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ انجام می دهند، مانند به فریاد خواندن و یاری طلبیدن از او نیز شامل همین امر می شود... همینطور قبر حسین بن علی و بدوی و گیلانی یا دیگران...

اما زیارت قبور به قصد نماز در کنار آن‌ها یا قرآن خواندن نزد آن، بدعت است...

12- اعراف: ۱۸۸

بسیاری از این قبرها ـ که بزرگ داشته می شوند ـ دارای خادمانی هستند که در ظاهر از خود تقوا و پرهیزگاری نشان می دهند و درباره‌ی صاحب قبر دروغ‌هایی از خود می سازند و مردم را به سوی شرک فرا می‌خوانند...

چیزی که کار را بدتر می کند این است که آن ها تنها به بزرگداشت مردگان اکتفا نمی کنند بلکه اموال بسیاری را صرف تزئین قبور و ساختن بنا بر روی آن می کنند...

در حالی که پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ از این کار برحذر داشته و بلکه خطاب به علی ـ رضی الله عنه ـ [در روز فتح مکه] فرمود: «مجسمه‌ای باقی مگذار مگر آنکه آن را ناقص سازی و قبری را مگذار مگر آنکه آن را با زمین هم‌سطح گردانی».

و پیامبر ما ـ صلی الله علیه وسلم ـ از گچ‌کاری قبر و یا نشستن بر روی آن و یا ساختن بر روی آن و نوشتن بر آن نهی نموده و فرموده : «خداوند کسانی را که بر روی آن [یعنی قبرها] مسجد و چراغ ها قرار می دهند، لعنت کند » و همچنین فرمود : «خداوند لعنت کند کسانی را که قبرهای پیامبرانشان را مسجد کردند» و این شامل قبر شریف ایشان و هر قبر دیگری می‌شود و در دوران صحابه و تابعین بر روی قبر پیامبر یا هیچ کس دیگوی بنایی وجود نداشت...

* * *

نزد این قبرها چه می‌کنند؟

بسیاری از قبرپرستان در حالی که گاو و گوسفند و انواع غذاها و اموال به همراه دارند به نزد ضریح‌ها می‌روند تا قربانی صاحب ضریح کنند و بلکه برخی از آنان قبر را طواف می کنند و خاک آن را بر سر و صورت می‌کشند...

برخی دیگر را می‌بینی که به اولیا و صاحبان قبور سوگند یاد می کنند و حتی اگر به خدا قسم بخورند از یکدیگر نمی پذیرند و آن را راست نمی پندارند، اما اگر کسی از آنان به یکی از اولیا سوگند یاد کند از وی می‌پذیرند...

برخی از آن‌ها کفش‌های خود را به احترام صاحب قبر از پا بیرون می‌آورند!

یا با ضریح و گنبد آن تبرک می جویند و از خاک آن برمی‌دارند و یا دستان خود را بر روی قبر می‌گذارند و بر بدن خود می کشند... حتی می‌بینی زنانی را که کودک خود را بلند کرده‌اند و در حالی که صاحب قبر را صدا می زنند کودک خود را تکان می‌دهند و برای او از آن مرده برکت می‌خواهند! و حتی برخی را می‌بینی که به سوی قبر سجده می کنند...

بعضی نیزچندین روز در کنار قبر به اعتکاف می نشیند تا آنکه شفا یابند یا حاجتشان قضا شود...

همچنین بر چهره ی زائران این قبرها خشوع و فروتنی و آرامش و اندوه و گریه هویدا است، انگار این صاحبان قبور، خدایانی جز خدای یگانه اند در حالی که خداوند راضی نیست حتی پیامبران یا فرشتگان به همراه او پرستش شوند چه رسد به دیگران...

این مردگان نمی توانند حتی به خود یاری رسانند یا سودی به خود رسانند تا چه رسد به دیگران...

چه شبیه است حال اینان که قبرها را بزرگ می دارند و از صاحبان قبور می ترسند، به حال فرستادگان ثقیف هنگامی که ایمان آوردند اما از بتی که نزد آنان بود می ترسیدند در حالی که آن بت قادر به سود و زیانی نبود...

هنگامی که اسلام در میان مردم منتشر شد، همه‌ی قبائل فرستادگان خود را گسیل می‌داشتند تا اسلام خود را در برابر پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ اعلام کنند...

بیش از ده نفر از مردان قبیله ی ثقیف نیز به نزد پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ آمدند؛ وی آنان را در مسجد سکنی داد تا قرآن را بشنوند ... هنگامی که خواستند اسلام خود را اعلان کنند به یکدیگر نگاهی انداختند و یاد بتی افتادند که آن را می‌پرستیدند و «ربة» نام داشت...

آنگاه از پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ درباره ی ربا و زنا و خمر پرسیدند که همه را برای آنان حرام اعلام کرد...

در این موارد از وی اطاعت کردند و سپس درباره ی «ربّة» از وی پرسیدند، که با آن چکار خواهد کرد؟

فرمود: «آن را ویران کنید» گفتند: هیهات! اگر ربه بداند که می‌خواهی ویرانش کنی اهل طائف و اطراف آن را خواهد کشت!

عمر ـ رضی الله عنه ـ به آنان گفت: «وای بر شما چقدر نادانید! ربة سنگی بیش نیست!»

گفتند: ای رسول خدا! خودت ویران کردن آن را بر عهده بگیر... ما هرگز آن را ویران نمی‌کنیم!

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ گفت : «کسی را به نزد شما خواهم فرستاد که شما را از ویران کردن آن کفایت کند»... سپس از وی برای بازگشت اجازه خواستند...

آنگاه قوم خود را به اسلام فرا خواندند و آنان اسلام آوردند و چند روز منتظر فرستاده ی پیامبر ماندند در حالی که در دل‌هایشان ترس آن بت بود!

سپس خالد بن ولید و مغیرة بن شعبة به همراه تعدادی از صحابه به نزد آنان آمدند ، و در حالی که مردان و زنان و کودکان جمع شده بودند به سوی آن بت رفتند...

مردم طائف از ترس می لرزیدند و مطمئن بودند که بت ویران نمی شود و کسانی را که قصد ویران کردنش را دارند می‌کشد!

مغیره به سوی بت رفت و تبر را برداشت و به یارانش گفت : امروز کاری می کنم که از کار ثقیفیان به خنده آیید ! سپس با تبر ضربه ای به بت زد و خود را انداخت و پاهای‌ش را به زمین کوبید!

مردم فریاد کشیدند و گمان کردند بت او را کشته است!

سپس رو به خالد و همراهانش کردند و گفتند: هر که می‌خواهد نزدیک شود!

در این هنگام مغیره خنده کنان برخاست و گفت : وای بر شما ای مردم ثقیف ! این شوخی بود! این بتی بیش نیست؛ سنگ است و گل! عافیت خداوند را بپذیرید و تنها او را عبادت کنید...

سپس به بت ضربه زد و آن را شکست؛ آنگاه صحابه بر روی بت آمدند و آن را با خاک یکسان کردند...

* * *

شرک چگونه به وجود آمد؟

اگر فطرت انسان‌ها بر توحید سرشته شده، پس شرک چگونه به وجود آمد؟

اگر به چگونگی ایجاد شرک بر روی زمین تامل کنید خواهید دید سر منشأ آن غلّو در مورد صالحان و بالاتر بردن آنان از منزلت انسانی آن‌ها است...

در قوم نوح، مردم موحد بودند و تنها الله را بدون هیچ شریکی عبادت می کردند و به طور کلی شرک بر روی زمین وجود نداشت...

در میان آنان پنج مرد صالح بو دند: وَد و سوُاع و یغَوث و یعَوق و نسَر... هنگامی که این پنج تن از دنیا رفتند قوم آنان بسیار اندوهگین شدند و گفتند : کسانی که عبادت را به یاد ما می آوردند و ما را به طاعت خداوند امر می‌کردند، از بین ما رفتند...

اینجا بود که شیطان آنان را وسوسه نمود و گفت : چه خوب است که تصاویر آنان را به شکل مجسمه نزد مساجد خود قرار دهید؛ اینگونه هر گاه این مجسمه ها را می بینید به یاد عبادت می‌افتید و برای آن تشویق می‌شوید!

آنان از شیطان اطاعت کردند و بت ها را به عنوان نمادهایی قرار دادند که عبادت و نیکوکاری را به یادشان می‌آورد...

و همینگونه بود... این بت‌ها را می‌دیدند و به یاد عبادت می‌افتادند...

سال‌ها گذشت و آن نسل از میان رفتند و فرزندانشان پس از آن ها بزرگ شدند و پدران خود را دیدند که آن مجسمه‌ها را ستایش می کنند و بزرگ می‌دارند، چرا که آن‌ها را به یاد نیکوکاران می‌اندازد...

سپس نسلی دیگر پس از آنان آمد و شیطان به آن ها گفت: کسانی که پیش از شما بودند این بت‌ها را عبادت می کردند و اگر خشکسالی پیش می آمد یا نیازی داشتند به این بت ها پناه می‌آوردند؛ شما نیز آن‌ها را عبادت کنید!

آنان چنین کردند، تا آنکه خداوند نوح ـ علیه السلام ـ را به پیامبری مبعوث نمود و آنان را نهصد و پنجاه سال به توحید دعوت کرد اما جز تعداد کمی همراه او ایمان نیاوردند ... آنگاه خداوند بر کافران خشم آورد و با طوفان هلاکشان نمود...

این چیزی بود که در قوم نوح اتفاق افتاد...

اما امروز از وابستگان قبرها می پرسیم رابطه شان با این قبرها از کجا شروع شده و چطور کارشان را به شرک رسانده است؟

کار آن‌ها اول از تقدیس اشخاص صالح و متقی شروع شد...

سپس زیارت این اماکن را مستحب دانستند ... نه برای یادآوری مرگ و آخرت ... بلکه برای یادآوری فلان شیخ صالح و دعا کردن خداوند نزد قبر او به امید استجابت... سپس کار به لمس قبر و دست کشیدن به آن و واسطه قرار دادن آن و وسیله و شفیع قرار دادن آن نزد خداوند رسید...

گمان کردند که صاحب این ضریح نزد خداوند داری جاه و مقام است و خودشان گناهکارند و نمی‌توانند مستقیما از خداوند چیزی بخواهند ... برای همین لازم است که صاحب قبر را میان خود و خداوند واسطه کنند!!

سپس شیطان در دل زائران این قبور وسوسه می‌اندازد و می‌گوید:

حال که صاحب این قبر نزد خداوند گرامی و صاحب مقام است خداوند نیز به او قدرت تصرف عطا می‌کند!

و اینجاست که زائر قبر، ذاتِ صاحب قبر را بزر گ می‌دارد و مستقیما از او می‌ترسد و به او امید می‌بندد...

سپس مستقیما از خود مرده حاجت می‌خواهد و بر قبر وی مسجد یا قبه و ضریح می‌سازد...

پس از آن شروع به ساختن کرامات و داستان‌های دروغین درباره‌ی وی می‌کند...

زنی از وی حاجت خواسته و آن ولی به وی شوهر خوب عطا کرده! زنی دیگر با درخواست از وی صاحب فرزند شده! و...

حتی برخی از آنان می‌گویند: کسی که عتبات و اضرحه را زیارت کند نا امید نمی‌شود!

از تاجری پرسیدند چرا برای مشتریانت به نام قبر فلان شیخ قسم می خوری اما به نام خدا سوگند یاد نمی‌کنی؟

گفت: آنان به قسم خدا راضی نمی‌شوند و تنها با قسم به ضریح فلانی راضی می‌شوند...

ببین چگونه ضریح نزد آنان جایگاه والاتری از خداوند دارد!

حال و روز اینان چقدر شبیه به چیزی است که ابورجاء عطاردی ـ رضی الله عنه ـ از دوران جاهلیت نقل می‌کند...

وی می‌گوید: ما در جاهلیت بت‌ها و درختان و سنگ‌ها را می‌پرستیدیم...

یکی از ما سنگی را می‌پرستید، اما همین که سنگی بهتر می‌یافت سنگ خود را دور می‌انداخت و آن سنگ را عبادت می کرد! و اگر سنگی نمی یافتیم مقداری خاک جمع می کردیم و شیر گوسفند را بر آن می‌دوشیدیم سپس بر آن طواف می‌کردیم!

یک بار به سفری رفتیم و یکی از خدایانمان را که تکه سنگی بود همراه برده بودیم ... هر گاه برای پختن غذا آتشی روشن می کردیم و برای گذاشتن زیر دیگ سنگ سومی نمی یافتیم خدایمان را زیر دیگ می‌گذاشتیم و با خود می‌گفتیم نزدیک آتش باشد گرم‌تر می‌شود!!

روزی در جایی منز ل گرفتیم و سنگمان را از خورجین بیرون آوردیم ... هنگامی که از آنجا رفتیم ناگهان صدای یکی از مردم قوم خود را شنیدیم که فریاد می‌کشید: پروردگارمان گم شد! در جستجویش برآیید!

سپس سوار بر شتر به جستجوی پروردگارمان پرداختیم!

در همین حال ناگهان صدای کس دیگری را شنی‌دیم که می گفت: پروردگارتان ـ یا پروردگاری شبیه آن ـ را یافتم!

آنگاه به محل کاروانمان برگشتم و دیدم که قوم من نزد بتی به سجده رفته اند... نزد آن بت رفتم و شتر را در آنجا نشاندم...

عجیب بود جهلِ آنان در جاهلیت پیش از اسلام، و عجیب تر از آن ، حالِ اینان در جاه لیت امروز!

به خاطر خدا بگویید : تفاوت کسی که سنگی را می پرستد با کسی که قبری را عبادت می کند چیست؟

میان کسی که حاجات خود را از بت ها می‌خواهد و کسی که نیازهایش را از خاک و استخوان یک مرده طلب می‌کند؟

کسی که قبور اولیاء را عبادت می‌کند و کسی که گل و آب را...

درست است؛ همه‌ی آن‌ها می‌گویند: آنان را نمی پرستیم مگر آنکه باعث نزدیک تر شدن ما به خداوند شوند!

* * *

چند توجیه قبرپرستان

توجیه نخست:

ممکن است برخی از آنان بگویند : شما بر ما سخت می گیرید! چرا که ما مردگان را نمی‌پرستیم... صاحبان این قبور اولیایی نیکوکارند که نزد الله مکان و منزلت دارند و برای ما نزد او شفاعت می‌کنند...

در پاسخ به آنان می‌گوییم: این دقیقا همان شرک کفار قریش در پرستش بت‌ها بود...

زیرا مشرکان عرب به توحید ربوبیت اقرار داشتند، یعنی آنکه آفریدگارِ تدبیرگرِ کار جهان همان الله است که در این مورد (یعنی خلقت و تدبیر امورِ جهان) شریکی ندارد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾[13]

«بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد، یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت الله؛ پس بگو آیا پروا نمی‌کنید؟»

اما با این وجود، پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ با آنان جنگید، زیرا آنان تمام انواع عبادات را خاص خداوند نکرده بودند...

زیرا شرک یعنی آنکه بنده چیزی را که مختص الله ـ سبحانه و تعالی ـ است برای غیر او انجام دهد، حال تفاوت ندارد که این غیر الله ـ چنانکه در جاهلیت نخست می گفتند ـ بت باشد یا نام دیگری بر آن نهاده شود مانند ولی و قبر و ضریح...

توجیه دوم:

شاید برخی از وابستگان قبور بگویند: ما برای طلب شفاعت به صاحبان قبور که از اولیاء و صالحانند تقرب می‌جوییم، چرا که این مردگان گروهی از صالحانند که نزد خداوند دارای جاه و منزلت هستند... برای همین از آنان می‌خواهیم برای ما نزد خداوند شفاعت کنند...

خطاب به آنان می گوییم: شما را چه شده؟ دعوتگر خداوند را اجابت کنید و به او ایمان آورید ... خداوند قرار دادن شفیعان را شرک نامیده است:

﴿ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾[14]

«و به جای الله چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رسانند و نه به آنان سود می‌دهند و می‌گویند اینها نزد الله شفاعت‌گران ما هستند بگو آیا الله را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند آگاه می‌گردانید؟ او پاک و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌سازند».

13- یونس: ۳۱

14- یونس: ۱۸

همچنین می گوییم: ما نیز مانند شما به این اعتقاد داریم که خداوند به انبیا و اولیای خود شفاعتی عطا کرده، و آنان نزدیک‌ترین مردم به اویند... اما خداوند ما را از درخواست کردن آنان و دعایشان نهی نموده...

درست است؛ انبیا و اولیا و شهدا نزد خداوند دارای شفاعتند ، اما این شفاعت در اختیار خود آنان نیست که برای هر کس که بخواهند شفاعت کنند و از هر کس که نخواهند باز دارند ... هرگز... آنان تنها پس از اجازه ی خداوند و تنها برای آنان که خودِ خداوند راضی است، شفاعت می‌کنند...

توجیه سوم:

شبهه‌ای است که ممکن است شیطان به دل برخی از مردم بیندازد و آن این است که قبر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ بدون انکاری از سوی مسلمانان به مسجد نبوی افزوده شده است و اگر چنین کاری حرام بود در آن دفن نمی‌شد...

پاسخ: پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ در همان جایی دفن شد که درگذشته بود ... در واقع وی در مسجد دفن نشد بلکه در جحره ی خود دفن شد... آغاز کار چنین بود و صحابه ـ رضی الله عنهم ـ وی را در حجره ی ام المومنین عائشه دفن کردند تا کسی بعدها نتواند آن را مسجد قرار دهد، چنانکه در حدیث عائشه ـ رضی الله عنها ـ آمده که رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ در بیماری وفاتش فرمود : «خداوند یهود و نصارا را لعنت کند؛ قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند» ام المومنین می گوید: اگر چنین نبود قبرش را بیرون [از خانه] قرار می‌دادند، اما ترسیدند که مسجد قرار داده شود [به روایت بخاری و مسلم].

آری؛ ایشان ـ صلی الله علیه وسلم ـ نخست در خانه ی عائشه ـ رضی الله عنها ـ دفن شدند و خانه‌ی عائشه از سمت شرق به مسجد چسبیده بود...

سال‌ها گذشت و مردم بیشتر شدند و صحابه مسجد را از همه ی جهات گسترش می‌دادند مگر از جهت شرق... مسجد از سمت غرب و شمال و جنوب توسعه داده شد به جز از سمت شرق ، چرا که قبر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ آنان را از توسعه ی مسجد از آن سمت باز می‌داشت...

سپس در سال ۸۸ هجری، یعنی ۷۷ سال پس از وفات پیامبر و بعد از آنکه همه ی اصحاب پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ که در مدینه بودند درگذشتند، ولید بن عبدالملک، خلیفه ی اموی دستور داد تا برای توسعه ی مسجدالنبی آن را ویران کردند و امر کر د تا آن را از همه ی جهات توسعه دهند و حجره های همسران پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ را به مسجد بیفزایند... بدین ترتیب مسجد از سمت شرق نیز گسترش یافت و حجره ی ام المومنین عائشه ـ رضی الله عنها ـ به مسجد افزوده شد و قبر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ همجوار م سجد گردید...

این بود داستان قبر پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ و مسجد ایشان...

بنابراین کسی نمی تواند به واقعه ای که پس از صحابه ـ رضی الله عنهم ـ رخ داده استدلال نماید چرا که این کار مخالف احادیث ثابت و صحیح و مخالف فهم و عمل سلف امت است ... در واقع ولید بن عبدالملک اموی ـ که خداوند از او درگذرد ـ در وارد ساختن حجره به داخل مسجد پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ اشتباه نمود، زیرا پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ از بنا نمودن مساجد بر قبرها نهی کرده است و درست این بود که مسجد از دیگر جهات توسعه دا ده می‌شد نه از جهت حجره‌ی ام المومنین...

باز به وابستگان قبور می‌گویم: دعوتگر خداوند را اجابت کنید و به او ایمان آورید...

به خاطر خدا بگویید : آیا شنیده‌اید که کسی از سلف صالح این امت به ضریح و قبور توسل کند؟ و از آن پادشاه دانا غافل شود؟

آیا شنیده‌اید که کسی از آن‌ها نزد قبر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ یا یکی از صحابه یا اهل بیت بایستد و حاجتی بخواهد یا خواهان حل مشکلی شود؟

بنگر که در دوران عمر ـ رضی الله عنه ـ هنگامی که با آنان برای نماز طلب باران خارج شد، دستانش را به دعا بلند کرد و گفت : «خداوندا ما هنگامی که دچار خشک سالی می شدیم به دعای پیامبرمان توسل می کردیم و باران می بارید... خداوندا [هم‌اکنون] به دعای عموی پیامبرت ـ صلی الله علیه وسلم ـ توسل می جوییم...». سپس روی به عباس ـ رضی الله عنه ـ کرد و گفت: «ای عباس، برخیز و از خداوند بخواه به ما باران عطا کند » آنگاه عباس برخاست و

خداوند را به دعا خواند و مردم برای دعای او آمین گفتند و گریستند ... تا آنکه ابرها بر بالای سر آنان جمع شدند و بارید...

پس بنگر به صحابه‌ی گرامی پیامبر که هم علمشان بیش از ما بود و هم محبتشان به پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ بیش از محبت ما، اما در هنگام بروز سختی‌ها به نزد قبر پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ نرفتند و نه گفتند: ای رسول خدا! برای ما نزد خداوند شفاعت کن!

هرگز... زیرا آنان می دانستند به دعا خواندن مردگان جایز نیست، حتی اگر آن میت، پیامبر باشد...

آه و حسرت بر بیچارگانی که امروزه بر خاک و استخوان مردگان جمع می‌شوند و از آن خواهان مغفرت و رحمت هستند...

ای قوم ما! کجا می‌روید؟ به نظر شما هنگامی که پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ از برپا داشتند تصاویر و مجسمه ها نهی نمود، این کارش بیهوده و بی هدف بود؟ یا آنکه ترسیده بود مسلمانان باری دیگر به جاهلیت نخست باز گردند؟ به عبادت تصاویر و مجسمه ها؟ و چه تفاوتی است میان کسی که تصاویر و مجسمه ها را بزرگ می دارد و کسی که قبرها و ضریح ها را؟!

* * *

از دیگر وسائل شرک، قسم به غیر الله است...

سوگند یاد کردن به کعبه و امانت و شرف و زندگی فلان کس و مقام پیامبر و فلان ولی، هیچکدام جایز نیست و همه حرام است، چرا که سوگند نوعی بزرگداشت است که تنها شایسته‌ی الله است...

امام احمد از ابن عمر روایت کرده است که رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: «هر کس به غیر الله سوگند یاد کند، شرک ورزیده » و رسول خدا ـ صلی ا لله علیه وسلم ـ می فرماید: «هر که می‌خواهد سوگند یاد کند، به الله قسم بخورد یا ساکت شود»...

اگر شخصی به کسی یا چیزی غیر از خداوند سوگند یاد کند با این اعتقاد که عظمت وی مانند الله است، این کارِ او شرکِ اکبر است، اما اگر معتقد باشد که مقام وی پایین تر از خداوند است، مرتکب شرک اصغر شده است.

اما کسی که از روی فراموشی به غیر خدا قسم یاد کند کفاره‌اش این است که بگوید: «لا اله الا الله»، چنانکه بخاری از پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ روایت نموده که فرمود : «هر که سوگند یاد کرد و در سوگندش گفت: قسم به لات و عزی، بگوید: لا اله الا الله»...

و هر که به این نوع سوگند عادت کرده باید بر ترک آن با نفس خود مجاهده کند...

همینطور برخی از انواع شرک های لفظی بر زبان بعضی از مردم جاری می شود مانند این سخن که: هر چه تو و خدا بخواهید، یا : اگر خدا و فلانی بخواهند ... یا: من جز خدا و تو کسی را ندارم... یا این از برکات خدا و برکات شماست...

اما صحیح این است که مثلا بگوید: اگر خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد... یا اگر یاری خدا و سپس یاری فلانی نبود...

* * *

از جمله وسائل شرک

آویزان کردن تعویذ و مهره و نوشته‌ها و دعاها به خود از ترس چشم زخم و دیگر اسباب، شرک است... حال اگر شخص اعتقاد داشته باشد این کارها تنها اسبابی برای رفع بلا یا دور کردن آن است، این کار، شرکِ اصغر خواهد بود، اما اگر اعتقاد داشته باشد این تعویذها در ذات خود بلا را دور می‌کند، چنین کاری شرک اکبر است، زیرا تعلق و امید به غیر خدا است و اعتقاد به این است که چیزی غیر از الله توانایی تصرف در جهان را دارد...

تمیمه (تعویذ) بر دو نوع است:

اینکه از قرآن باشد، مانند اینکه بر پارچه یا چرم یا قطعه ای طلا یا هر چیزی دیگر ، آیاتی از قرآن را بنو یسد که این جایز نیست، زیرا چنین کاری از پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ و اصحاب وی روایت نشده و منجر به آویزان کردن چیزهای دیگر می‌شود...

نوع دوم تمیمه‌های حاوی نوشته‌هایی غیر از آیات قرآن است، مانند کسانی که نام های جنیان و علائم و رمزهای جادوگران را به خود آویزان می‌کنند که این از اسباب و وسائل شرک است...

ابن مسعود ـ رضی الله عنه ـ می گوید: «هر که تمیمه‌ای را از [گردن] انسانی باز کند مانند این است که برده‌ای را آزاد کرده باشد»...

پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ مردی را دید که حلقه ای آهنی را در دست کرده است . به او گفت: «این چیست؟» گفت: از «واهنه» است. (یعنی از ترس بیماری)...

فرمود: «آن را بیندازد چرا که جز بر «وهن» (سستی) تو نمی‌افزاید و اگر در حالی بمیری که این بر دست توست رستگار نخواهی شد»...

همینطور ادعای علم غیب از جمله ی انواع شرک است، چرا که جز خداوند متعال کسی غیب را نمی‌داند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾[15]

«بگو در آسمان‌ها و زمین، کسی جز الله غیب را نمی‌داند».

بنابراین هرگز امکان ندارد کسی غیب را بداند؛ نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری مُرسَل ... هیچ‌کس جز الله غیب را نمی‌داند...

مگر آنکه آن کس پیامبری باشد که خداوند به وی مقداری از امور غیب را وحی کند، چنانکه خداوند نیرنگ‌های کفار و نشانه های قیامت و اینگونه مسائل را به پیامبرش ـ صلی الله علیه وسلم ـ وحی نمود...

پس هر کس، به هر عنوان ـ مانند کف خوانی یا فال قهوه یا نظر به ستارگان یا پیشگویی و جادو ـ ادعای علم غیب کند دروغگو و کافر است...

اما آنچه از برخی دجالان و جادوگران رخ می دهد مانند پیدا شدن گمشده ها توسط آنان یا فهمیدن سبب برخی از بیماری‌ها به سبب استخدام جن و شیاطین است...

15- نمل: ۶۵

ممکن است برخی از اشخاص ضعیف الایم ان به نزد ستاره شناسان بروند و درباره ی آینده و ازدواج خود از آنان بپرسند، که این حرام است، و هر که ادعای علم غیب کند یا سخن کسی که ادعای علم غیب دارد را تصدیق کند، کافر شده است...

همینطور مراجعه به فال‌های ماهیانہ در روزنامه‌ها و مجلات یا تماس تلفنی با کسانی که ادعای شناخت غیب دارند یا پرسش از آنان، که همه‌ی این کارها حرام است...

از دیگر وسائل شرک، سحر و کهانت و پیشگویی است، چرا که سحر از بزرگترین گناهان است. پیامبر ما ـ صلی الله علیه وسلم ـ می فرماید: «از هفت گناه هلاک کننده بپرهیزید » گفتند: [آنها] چه هستند؟ فرمود: «شرک به خداوند و جادوگری و...»

چرا که سحر مستلزم به خدمت گرفتن شیاطین و تقرب جستن به آنان با کارهایی است که دوست دارند تا به خدمت او درآیند ، همینطور ادعای دانستن غیب که خود کفر و گمراهی است؛ برای همین است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ﴾[16]

«و جادوگر هر جا که رود رستگار نمی‌شود».

حکم ساحر، قتل است، چنانکه گروهی از صحابه چنین می کردند، اما امروزه در حق جادوگران سهل‌انگاری می‌شود و آن را هنر می دانند و برای آنان جشن ها و مسابقات برگزار می کنند و هزاران تماشاگر در نمایش آنان حاضر م ی‌شوند که این سهل انگاری در امر عقیده است، و چه زیباست کاری که ابوذر با یکی از جادوگران انجام داد...

یک بار ابوذر بر یکی از خلفا وارد شد که نزد وی جادوگری با شمشیر خود بازی می   کرد و به مردم چنین وانمود می کرد که سر مردی را قطع می   کند و سپس سر وی را به جایش   باز می‌گرداند و او را زنده می‌کرد...

ابوذر روز بعد دوباره به همان مجلس رفت در حالی که ردایی پوشیده بود و شمشیر خود را زیر آن پنهان کرده بود ... سپس بر خلیفه وارد شد و دید همان ساحر در حال نمایش با شمشیر

16- طه: ۶۹

است... و در برابر مردم جادوگری می کند و مردم از کار و ی در شگفتند! پس ناگهان شمشیر خود را بیرون آورد و بر گردن ساحر فرود آورد و سرش را از تن جدا کرد...

ساحر به زمین افتاد... سپس ابوذر گفت: شنیدم رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ می فرمود: «حد جادوگر، یک ضربه‌ی شمشیر است» آنگاه رو به جنازه‌ی ساحر کرد و گفت: حالا خودت را زنده کن! خودت را زنده کن!

همچنین پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ می فرماید: «هر که نزد پیشگویی آمد و سخن او را تصدیق نمود به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است».

چیزی که باید درباره اش هشدار داد این است که جادوگران و کاهنان و پیشگویان گاه خود را در ظاهر انسانی صالح و اهل دین جا می زنند و بیماران خود را دستور می دهند که برای غیر خدا ذبح کنند، که مثلا گوسفندی را با فلان اوصاف ذبح کنند یا مرغی را سر ببرند...

و گاه به نام دعایی که در گردن بیاویزند یا در خانه‌های خود آویزان کنند، برای آنان طلسم‌های شرک آمیز یا تعویذهای شیطانی می‌نویسند...

برخی از این جادوگران خود را در نقش اولیاء الله که دارای کرامات و خوارق عادات هستند نشان می دهند، مثلا خود را با شمشیر می زنند یا زیر چرخ اتوموبیل می خوابند و آسیبی نمی‌بینند... و از این نوع کارها که در حقیقت جادو و از عمل شیطان است که‌به دست این جادوگران انجام می‌دهد و این شیاطین با یاد خداوند می گریزند...

مانند داستانی که یکی از دوستان برایم تعریف کرد ... وی می گفت: در یکی از سفرهایم به یک سیرک رفتم...

در حالی که نمایش آنان را تماشا می کردم زنی وارد صحنه شد و با توانایی عجیبی بر روی طناب راه رفت سپس به روی دیواری پرید و طوری بر آن بالا رفت که انگار مگس است! مردم از دیدن کار او بسیار تعجب کردند...

با خود گفتم ممکن نیست کارهایی که او می کند صرفا حرکات آکروباتیک باشد ... درست است من گناهکارم اما موحد هستم و چنین چیزی را نمی‌پسندم... در حیرت بودم که چه کنم؟

تا اینکه یادم آمد در یکی از خطبه های جمعه که درباره ی جادو و جادوگران بود، خطیب می‌گفت جادوگران از شیاطین کمک می گیرند و شیاطین با ذکر خداوند نیرنگشان باطل می‌شود و قدرت خود را از دست می‌دهند...

از صندلی خودم بلند شدم و به سمت سکو رفتم ... مردم که شگفت‌زده بودند دست می زدند و فکر می‌کردند من از شدت هیجان دارم به او نزدیک می‌شوم...

وقتی به سکو رسیدم و به او نزدیک شدم نگاهم را به او دوختم و شروع به خواندن آیة الکرسی کردم: ﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ ... ﴾

ناگهان آن زن شروع به لرزیدن کرد ... به خدا قسم هنوز آیه را به پایان نرسانده بودم که به زمین افتاد و حالت تشنج به او دست داد... مردم ترسیدند و از جاهای خود بلند شدند و او را به بیمارستان بردند...

راست می‌گوید خداوند عزوجل که:

﴿إِنَّ كَيۡدَ ٱلشَّيۡطَٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ﴾[17]

«همانا نیرنگ شیطان ضعیف است».

و می‌فرماید:

﴿ وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ﴾[18]

«و مکر آوردند و الله نیز تدبیر نمود و الله بهترین تدبیر کنندگان است».

از دیگر عوامل شرک، بزرگ داشتن تمثال‌ها و بناهای یادبود است...

تمثال به مجسمه‌هایی می‌گویند که به شکل انسان یا حیوان ساخته می شوند و بناهای یادبود نیز مجسمه‌هایی هستند که به شکل رهبران و بزرگان در میدان ها یا پارک‌ها و اماکن عمومی نصب می‌شوند، و در زمین شرکی صورت نگرفته مگر به سبب همین مجسمه‌ها...

17- نساء: ۷۶

18- آل عمران: ۵۴

آیا نمی‌بینید که قوم نوح وقتی مجسمه هایی را به شکل مردا ن [صالح] ساختند، مدت زمانی نگذشت تا آنکه آن مجسمه‌ها را همراه با خداوند عبادت کردند؟

برای همین است که رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ از ساختن مجسمه ها و کشیدن تصاویر [موجودات روح دار] نهی کرده است، چرا که این این ها عواملی هستند که به شرک منجر می‌شوند...

حتی رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ تصویرگران را نفرین نموده و خبر داده که آنان شدیدترین عذاب را در روز قیامت خواهند داشت، و امر به از بین بردن تصاویر داده و فرموده است که فرشتگان وارد خانه‌ای که در آن تصویر وجود داشته باشد، نمی‌شوند...

از دیگر عوامل منجر به شرک، توسل نامشروع است : مانند توسل به مقام پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ یا به ذات آفریدگان یا حق آنان ... بنابراین جایز نیست انسان در دعای خود بگوید: خداوندا من با توسل به جاه پیامبر از تو چنین می خواهم... یا به حق فلان کس، یا به روح فلان میت... هیچکدام از این توسل ها جایز نیست، بلکه توسل جایز، توسل انسان به نام ها و صفات خداوند است، مثل اینکه بگوید: ای رحیم، مرا مورد رحمت خود قرار ده، یا بگوید: ای غفور، مرا بیامرز...

همینطور توسل به خداوند با ایمان و اعمال صالح، جایز است؛ مثل اینکه بگوید : خداوندا به سبب ایمانی که دارم و پیامبرانت را تصدیق کرده‌ام مرا بهشتی بگردان...

همچنین توسل به دعای صالحان؛ مثلا از بنده‌ی صالحی که در قید حیات است بخواهد تا برای او از خداوند چیزی بخواهد، چرا که دعای مسلمان برای برادرش در غیاب او مستجاب است، اما در خواست از میت نزد قبر و ی جایز نیست، زیرا همه ی مواردی که ذکر شد از حقوق خاص خداوند است و صرف آن برای غیر وی شایسته نیست...

از جلمه‌ی ایمان به خداوند، اعتقاد به این حقیقت است که وی پروردگارِ همه چیز است و تنها او مستحق عبادت است... و او دارای نام‌های نیک و صفات والا است:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾[19]

«چیزی مانند او نیست و او شنوا و بینا است».

و او هر گاه بخواهد هر سخنی را هر گونه که بخواهد می گوید... و او با ذات و صفات خود بر بندگان عالی و بلند است ... بر عرش خود مستوی است و از حال بندگانش آگاه است، سخنانشان را می‌شنود و کارهایشان را می‌بیند...

و ایمان داریم که مومنان پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینند... خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ﴾[20]

«در آن روز چهره‌هایی شاداب و مسرور است (۲۲) و به پروردگارش می‌نگرد».

همینطور ایمان به ملائکه و کتاب های آسمانی؛ یعنی باور به اینکه خداوند قرآن را بر محمد و تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی و زبور را بر داوود ـ علیهم الصلاة والسلام ـ نازل نمود که همه کلام خداوند هستند...

و ایمان به پیامبران، علیهم السلام که بسیارند و خداوند برخی را برای ما نام برده و برخی دیگر را نام نبرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ مِنۡهُم مَّن قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّن لَّمۡ نَقۡصُصۡ عَلَيۡكَ﴾[21]

«و بی شک پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم ؛ برخی از آنان [ماجرایشان] را بر تو حکایت کرده‌ایم و برخی از آنان را بر تو حکایت نکرده‌ایم...»

و ایمان به آخرت...

یعنی آنکه در گام نخست به عذاب و نعیم قبر ایمان داشته باشی چرا که این ایمان با کتاب و سنت ثابت است...

19- شوری: ۱۱

20- قیامت: ۲۳-۲۲

21- غافر: ۷۸

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ۝٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ﴾[22]

«و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت (۴۵) صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود [ندا می‌آید که] آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید».

همچنین خداوند متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ﴾[23]

«به زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم، سپس به عذابی بزرگ باز گردانده می‌شوند».

ابن مسعود و دیگران در تفسیر این آیه می گویند: عذاب اول در دنیا و عذاب دوم در قبر است، سپس به عذاب بزرگ در آتش جهنم باز گردانده می‌شوند...

اما احادیثی که درباره‌ی اثبات عذاب و نعیم قبر وارد شده بسیار است و حتی ابن قیم و دیگران به متواتر بودن آن تصریح کرده‌اند... در سنت بیش از پنجاه حدیث در این باره وارد شده است، از جمله در صحیحین بخاری و مسلم روایت است که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ از کنار دو قبر گذشت، پس فرمود : «بی‌شک آن دو عذاب می شوند و برای کار بزرگی عذاب نمی شوند؛ یکی از آن دو خود را از ادرارش پاک نمی‌داشت و دیگری سخن‌چینی می کرد...».

همینطور در صحیحین روایت است که رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ در دعای خود می‌فرمود: «خداوندا از عذاب قبر به تو پناه می‌برم...»

از جمله ی ایمان به آخرت، ایمان به رستاخیز و زنده شدن مردگان هنگام دمیده شدن در شیپور است... آنگاه لخت و پابرهنه و ختنه نشده از قبرهای خود برمی خیزند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

22- غافر: ۴۶-۴۵

23- توبه: ۱۰۱

﴿ ثُمَّ إِنَّكُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٥ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تُبۡعَثُونَ ﴾[24]

«سپس شما [پس از آن] خواهید مرد (۱۵) آنگاه شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد».

و ایمان به حساب و جزا و بهشت و جهنم...

همینطور اعتقاد به نشانه های کوچک و بزرگ قیامت مانند خروج دجال و نزول عیسی ـ علیه السلام ـ از آسمان و طلوع خورشید از مغرب و خروج دابة الارض از جایگاهش و دیگر نشانه ها...

همچنین به شفاعت و حوض و ترازو و دیدن خداوند متعال و دیگر امور آخرت ایمان داریم...

باور به تقدیر ـ خیر و شر آن ـ جزو ایمان است، که [هر چه رخ می‌دهد] مقدر و نوشته شده از سوی خداوند است...

* * *

عواملی که به ایمان ضربه وارد می‌سازد

مسخره کردن دین خداوند، که باعث ارتداد از اسلام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ ﴾[25]

«بگو آیا با الله و آیاتش و پیامبرش تمسخر می کردید؟ (۶۵) عذر نیاورید، پس از ایمانتان کافر شدید».

مانند برخی سخنان که عده ای بر زبان می آورند که: اسلام دینی قدیمی است و به درد دوران ما نمی‌خورد! یا: اسلام ارتجاع و عقب‌ماندگی است! یا اینکه: قوانین وضعی بهتر از اسلام است...

از بزرگترین عوامل وارد شدن اشکال در عقیده، حکم بر اساس چیزی است که خداوند نازل نکرده است، زیرا یکی از مقتضیات ایمان، حکم کردن بر اساس شریعت او در گفتار و کردار و اختلافات و مسائل مالی و دیگر حقوق است...

خداوند متعال می‌فرماید:

24- مومنون: ۱۶-۱۵

25توبه: ۶۵

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا۟ تَسْلِيمًا ﴾[26]

«ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند»

بنابراین، باید بر اساس آنچه خداوند نازل کرده حکم نمود، در همه چیز : در خرید و فروش ... درباره‌ی دزدی و زنا و دیگر امور، نه تنها در احکام طلاق و ازدواج و قوانین احوال شخصی ...

هر که برای مردم قانون گزاری نمود و ادعا نمود این قوانین مناسب تر و بهتر از حکم خداوند است، دچار کفر شده است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَمْ لَهُمْ شُرَكَـٰٓؤُا۟ شَرَعُوا۟ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ ﴾[27]

«یا برای آنان شریکانی است که در آنچه الله بدان اجازه نداده برایشان آیینی نهاده‌اند؟»

و فرموده است:

﴿ أَفَحُكْمَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾[28]

«آیا خواستار حکم جاهلیت اند؟ و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از الله بهتر است؟»

همچنین در حدیث صحیح آمده هنگامی که خداوند متعال آیه‌ی ﴿ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَـٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾[29] را [درباره‌ی اهل کتاب] نازل نمود، عدی بن حاتم ـ رضی الله عنه ـ [که هنوز نصرانی بود] گفت: ای رسول خدا ، ما آنان را عبادت نمی کنیم... پیامبر ـ

26- نسا: ۶۵

27- شوری: ۲۱

28- مائده: ۵۰

29- «دانشمندان و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفته‌اند..» توبه: ۳۱

صلی الله علیه وسلم ـ فرمود : «آیا برای شما حرام خدا را حلال نمی کنند و در نتیجه شما آن را حلال می کنید؟ و حلال خدا را حرام نمی کنند و شما آن را حرام می دانید؟» گفت: آری. فرمود: «همین عبادت کردن آن‌هاست».

از دیگر نواقض ایمان، دوستی با کافران و یا دشمنیِ با مومنان است...

شکی در این نیست که بر مسلمانان واجب است از مودت با کافران دوری کنند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلْحَقِّ﴾[30]

«ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خود تان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعا به آن حقی که برای شما آمده کافرند».

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾[31]

«قومی را نیابی که به الله و آخرت ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با الله و پیامبرش مخالفت کرده‌اند دوست بدارند، هرچند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند...»

و نشانه‌ها همه دال بر کفر آنان به خداوند و نیرنگشان علیه اسلام و مسلمانان است...

چنانکه الله ـ سبحانه و تعالی ـ می‌فرماید:

﴿قَدْ بَدَتِ ٱلْبَغْضَآءُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾ هَـٰٓأَنتُمْ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِٱلْكِتَـٰبِ كُلِّهِۦ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ

30- ممتحنة: ١

31- مجادلة: ٢٢

ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١١٩﴾ إِن تَمۡسَسۡكُمۡ حَسَنَةٞ تَسُؤۡهُمۡ وَإِن تُصِبۡكُمۡ
سَيِّئَةٞ يَفۡرَحُواْ بِهَاۖ وَإِن تَصۡبِرُواْ وَتَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمۡ كَيۡدُهُمۡ شَيۡـًٔاۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ﴾[32]

«دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آنچه سینه هایشان نهان می دارد بزرگتر است؛ در حقیقت نشانه ها [ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید (۱۱۸) هان شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید و [حالآنکه] آنان شما را دوست ندارند و شما به همه کتابها [ی خدا] ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند می گویند ایمان آوردیم و چون [باهم] خلوت کنند از شدت خشم بر شما سرانگشتان خود را می گزند بگو به خشم خود بمیرید که الله به راز درون سینه ها داناست (۱۱۹)
اگر به شما خوشی رسد آنان را بدحال می کند و اگر به شما گزندی رسد بدان شاد می شوند و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید نیرنگ شان هیچ زیانی به شما نمی رساند یقینا الله به آنچه می کنند احاطه دارد».

از نمونه‌های دوستی برخی از مسلمانان با کافران در دورانِ ما، هم‌نشینی و مودت با آنان بدون قصد دعوت، و یا اقامت و سفر غیر ضروری به کشورهای آنان و شبیه ساختن خود به کافران در لباس و ظاهر و روش زندگی، و سخن گفتن غیر ضروری به زبان آن‌ها است...

همچنین از بزرگترین نواقض ایمان پایین دانستن شأن و منزلت اصحاب رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ یا دشنام دادن به آنان و اهانت به اهل بیت بزرگوار ایشان است...

ما اصحاب رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ را دوست می داریم و در محبت هیچ یک از آنان زیاده‌روی نمی‌کنیم، نه در مورد علی ـ رضی الله عنه ـ و نه دیگر اصحاب وی...

و از هیچ یک از آنان برائت نمی جوییم، بلکه از دشمنان آنان اظهار بیزاری می کنیم و آن بزرگواران را جز به نیکی یاد نمی‌کنیم... خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾[33]

32- آل عمران: ۱۱۸ - ۱۲۰
33- توبه: ۱۰۰

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، الله از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند...».

مذهب اهل سنت و جماعت درباره ی اختلافات و جنگ هایی که میان آنان رخ داده، دست نگه داشتن از سخن در این باره است زیرا آنان انسان هایی بودند که گاه به راه درست می روند و گاه به خطا، و همانطور که خداوند شمشیرهای ما را از وارد شدن به آن فتنه ها دور نگه داشته ما نیز زبان‌هایمان را از ورود به آن بلو می‌داریم و در این باره می گوییم: آن‌ها انسان‌هایی بودند که پروردگاری دارند که در قیامت یکجایشان می کند و میانشان داوری می کند...

همچنین خلافت را پس از پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ برای ابوبکر ثابت می دانیم و وی را بهترین امت پس از پیامبر و مقدم بر همه می‌دانیم... سپس عمر، سپس عثمان سپس علی، خداوند از همه‌ی آنان خشنود باد...

از دیگر مسائلی که به ایمان ضربه می زند بدعت‌هایی است که برخی از مسلمانان ساخته اند و گمان می کنند باعث نزدیک تر شدن آنان به خداوند می شود، مانند جشن گرفتن روز تولد پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ و بلند شدن در اثنای آن [به زعم حضور ایشان] وگفتن سلام به وی در این حالت است. همینطور جشن گرفتن روز تولد اولیا و صالحان دیگر، که همه ی این‌ها بدعت در دین است و پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ و صحابه چنین کاری نکرده اند و بلکه از رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ ثابت است که فرمودند : «هر که در این امر ما چیزی نو بسازد که از آن نیست، پس آن چیز مردود است» و فرمود: «هر نوآوری [در دین] بدعت است و هر بدعتی گمراهی است».

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا ﴾[34]

«امروز دینتان را برای‌تان کامل کردم و نعمتم را بر شما به اتمام رساندم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم».

34- مائده: ۳

آری؛ دین را برای ما کامل نمود، و اگر جشن گرفتن مولود جزو دین ی بود که خداوند برای ما پسندیده است بی‌شک پیامبر ما ـ صلی الله علیه وسلم ـ آن را برای امتش بیان می کرد...

علما صریحا جشن مولودی را انکار کرده اند، به ویژه اگر در آن درباره ی رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ غلو و زیاده روی و اختلاط زنان و مردان صورت گیرد یا از آلات لهو و طرب استفاده شود...

همینطور احتمال دارد این‌گونه مراسم‌ها با فرا خواندن رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ و استغاثه و طلب مدد از او و اعتقاد به اینکه وی غیب می داند و دیگر امور کفری، به شرک اکبر منجر شود...

اوصافی مانند دانستن غیب و مغفرت در روز قیامت و در دست داشتن امور دنیا و آخرت، جز در حق خداوند که ملکوت آسمان ها و زمین به دست اوست، صحیح نیست، اما چنین مسائلی در جشن‌های تولد پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ یا مولد دیگر اولیاء به کثرت رخ می دهد...

ممکن است کسی بگوید: در این جشن ها رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ یاد می شود، و سیرتش خوانده می‌شود.

در پاسخ می گوییم: این سخن خوبی است، اما می‌توان رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ را بر روی منابر یا در سخنرانی ها و مجالس عمومی یاد کرد و سیرت او را به مردم گفت، بدون آنکه نیاز به تعیین زمان و مکان مشخص در یک سال باشد، و خداوند متعال فرموده است:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾[35]

«پس هرگاه در چیزی اختلاف نظر یافتید، آن را به الله و پیامبرش عرضه بدارید...».

ما در قرآن جستجو کردیم، ندیدیم جایی خداوند ما را به انجام جشن های تولد امر کرده باشد، بلکه قرآن به ما می‌گوید دین کامل شده؛ در سنت هم گشتیم و در آن ندیدیم که رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ چنین کاری انجام داده یا اصحابش را به آن امر کرده باشد...

35- نساء: ۵۹

بنابراین برای انسان عاقل شایسته نیست که فریب تعداد زیاد کسانی را بخورد که این کار را انجام می‌دهند، چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾[36]

«و اگر از بیشتر اهل زمین پیروی کنی تو را از راه الله گمراه می‌کنند...».

یکی از شگفتی ها این است که برخی از مردم برای شرکت در جشن های بدعتی کوشش می‌کنند اما از حضور در نمازهای جمعه و جماعت تخلف می کنند! و بعضی از آنان گمان می‌کنند که خود پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ در مر اسم مولود حاضر می شود، برای همین برای وی از جا بر می‌خیزند و خوش آمد می‌گویند!

همه این را می‌دانیم که ایمان بنده کامل نمی شود تا آنکه رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ را دوست داشته و او را گرامی بدارد، و قرار دادن وی به عنوان امام و رهبر، بخشی از این بزرگداشت است، برای همین از عباداتی که وی مشروع ساخته تجاوز نمی‌کنیم...

* * *

از دیگر بدعت های آشکار، جشن گرفتن شب ۲۷ رمضان است؛ رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ چنانکه در صحیحین روایت است، فرموده: «هر که رمضان را از روی ایمان و اخلاص به نماز بایستد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود» و «هر که شب قدر را از روی ایمان و اخلاص به نماز ایستد گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

این رهنمود پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ درباره‌ی رمضان و شب قدر است... اما جشن گرفتن شب بیست و هفتم به این عنوان که این شب، شب قدر است، مخالف روش و رهنمود پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ است، چرا که چنین جشنی نوآوری در دین است، به ویژه آنکه شب قدر ممکن است شب بیست و هفتم باشد، و ممکن است شبی دیگر باشد...

یکی دیگر از بدعت‌ها، جشن گرفتن شب اسراء و معراج است، در حالی که درباره ی شب اسراء و معراج و تاریخ آن در احادیث صحیح چیزی نیامده که در ماه رجب یا ماه دیگری بوده است،

36- انعام: ۱۱۶

و حتی اگر تاریخ آن مشخص بود باز هم مخصوص گردا ندن آن به عبادت یا جشن جایز نبود، چرا که پیامبر خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ و اصحابش این شب را جشن نگرفته اند و هیچ عبادت مخصوصی را در آن انجام نداده‌اند و پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ رسالت را انجام داده و امانت را ادا کرده است و اگر بزرگداشت این شب از دین خدا بود حتما آن را برای ما بیان می‌نمود...

از دیگر بدعت ها جشن گرفتن شب نیمه ی شعبان و روزه گرفتن روز آن است ... برای چنین چیزی هیچ دلیل شرع ی وجود ندار د و درباره ی فضیلت آن احادیث ضعیفی وارد شده که نمی‌توان به آن استناد نمود، چنانکه حافظ ابن رجب و دیگر علما بیان کرده‌اند...

زید بن اسلم می گوید: هیچ یک از مشایخ و فقهایمان را ندیدیم که برای شب نیمه ی شعبان اهمیت خاصی قائل باشند...

* * *

و در پایان، بدانید که جنایت بزرگ و مصیبت عظیم، ترک نماز است...

رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ در حدیثی که مسلم روایت کرده می فرماید: «فاصله‌ی میان شخص و کفر یا شرک، ترک نماز است»...

و نزد ترمذی با سند صحیح از عبدالله بن شقیق از ابوهریره ـ رضی الله عنه ـ روایت است که گفت: «اصحاب رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ ترک هیچ عملی را کفر نمی دانستند مگر نماز...».

ابن قیم می‌گوید: یکی از کسانی که اهل گناه و تقصیر در حق خداوند بود، در بستر مرگ بود ... ناگهان حالت مرگ به وی دست داد ... اطرافیان هراسان به سمت او آمدند و روبروی او نشستند و خداوند را به یاد او آوردند و شروع کردند به تلقین لا اله الا الله برای وی ... او در ا ین حال اشک‌های خود را پاک می‌کرد... هنگامی که روحش از بدن خارج می‌شد با صدای بلند فریاد زد و گفت: بگویم لا اله الا الله؟ ! لا اله الا الله به چه درد من می خورد در حالی که یادم نمی آید برای خدا یک نماز خوانده باشم؟! سپس گریست تا جان داد...

عامر بن عبدالله بن زبیر در بستر مرگ نفس‌هایش به شماره افتاده بود و خانواده‌اش در کنار او گریه می‌کردند...

در همین حال که با مرگ دست و پنجه نرم می کرد شنید که موذن اذان مغرب می گوید، در حالی که نفس در گلویش به سختی بالا می‌آمد و به سختی در حال جان دادن بود...

همین که صدای اذان را شنید به کسانی که دور و برش بودند گفت: دستم را بگیرید!!

گفتند: به کجا؟ گفت: به مسجد...

گفتند: با اینکه در این حال هستی؟!

گفت: سبحان الله! منادی نماز را بشنوم و او را لبیک نگویم؟ دستم را بگیرید...

دو مرد از دو سو او را گرفتند و به مسجد بردند ... یک رکعت را با امام گزارد سپس در سجده درگذشت... آری در حالی جان داد که در سجده بود!!

هر که نماز را به جای آورد و بر طاعت خداوند صبر کند کارش با خشنودی خداوند پایان می‌یابد...

سعد بن معاذ ـ رضی الله عنه ـ انسانی صالح و متقی و اهل عبادت بود ... شب، او را با گریه ی سحر می‌شناخت، و روز با نماز و استغفار...

در غزوه‌ی بنی‌قریظه زخمی شد... چند روز بیمار بود سپس به حال مرگ افتاد...

هنگامی که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ از وضع وی آگاه شد خطاب به اصحابش فرمود : «به نزد او برویم...»

جابر می‌گوید: بیرون رفت و ما به همراه او بیرون رفتیم... و آنقدر با شتاب می‌رفت که بندهای نعلین ما برید و ردایمان افتاد... اصحاب از شتاب او تعجب کردند، آنگاه فرمود:

«می‌ترسم ملائکه بر ما پیشی گیرند و او را غسل کنند چنانکه حنظله را غسل کردند».

هنگامی که به خانه رسید دید که او درگذشته و یارانش در حال غسل اویند و مادرش می‌گرید... پس رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: «هر گریه کننده‌ای دروغ می گوید جز مادر سعد...»

سپس او را به سوی قبرش بردند و پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ برای تشییع او بیرون آمد ... مردم گفتند: ای رسول خدا، تاکنون میتی سبک‌تر از او حمل نکرده بودیم ...

رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: «چرا سبک نباشد که اینقدر و اینقدر ملائکه به زمین فرود آمده‌اند ـ که تاکنون به زمین نیامده اند ـ و همراه با شما او را برداشته اند... به خدا سوگند فرشتگان با [ملاقات] روح سعد شاد شده‌اند... و عرش برای او به لرزه افتاده است...

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾[37]

«بی‌شک کسانی که ایمان آوردند و کارهای صالح انجام دادند باغ های فردوس محل پذیرایی آن‌هاست (۱۰۷) جاودانه در آن خواهند ماند و خواهان انتقال از آنجا نخواهند بود».

* * *

یکی از بزرگترین گناهان، ندادن زکات است، چرا که زکات سومین رکن از ارکان اسلام است و در صحیح مسلم روایت است که رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: «کسی نیست که صاحب طلا و نقره‌ای باشد و حق آن را ندهد مگر آنکه در روز قیامت برایش شمشیرهایی پهن از آتش مهیا می‌کنند و آن را در آتش جهنم داغ می کنند و پهلو و پیشانی و پشت او را با آن داغ می‌کنند و هر گاه سرد شد دوباره این کار را تکرار می کنند؛ در روزی که اندازه‌ی آن پنجاه هزار سال است، تا آنکه میان بندگان داوری شود و سرنوشت خو را بداند: یا به سوی بهشت و یا به سوی جهنم».

همچنین امام بخاری روایت کرده که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمودند:

«کسیکهخداوندبهاوثروتدادهاستاگرزکاتمالشراپرداختنکند،روزقیامت،مالشبهشکلاژدهاییسمیکهد ارایدوریشزهرآگیناست،درمیآیدوبهگردناومیپیچدودوطرفچهرهاش

37- کهف: ۱۰۸-۱۰۷

(گونه‌هایش) را گرفته، می‌گوید: من مال و خزانه‌ی تو هستم». سپس، رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَلَا يَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ هُوَ خَيۡرٗا لَّهُمۖ بَلۡ هُوَ شَرّٞ لَّهُمۡۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾[38]

«و کسانی که به آنچه الله از فضل خود به آنان عطا کرده بخل می‌ورزند هرگز تصور نکنند که آن [بخل] برای آنان خوب است بلکه برایشان بد است؛ به زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند روز قیامت طوق گردنشان می‌شود».

* * *

و در پایان...

ای قوم ما، دعوتگر خدا را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهان تان را برایتان بیامرزد و شما را از عذابی دردناک نجات دهد ... به خدا قسم من دلسوز شمایم... حق آشکار است و دین یکی است و چند تا نمی شود... چرا که خداوند یکی است و بی نیاز، و راضی نمی شود کسی با وی شرک قرار داده شود...

از جمله‌ی کسانی مباش که می‌گویند:

﴿إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ﴾[39]

«ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه سپریم»

بلکه بگو: ما موحدیم و مطیع و پیرو خدا و پیامبر اوییم ... و جمعِ بسیارِ کسانی که نزد قبرها قربانی می کنند یا به خداوند شرک می ورزند تو را فریب ندهد و داستان هایی که درباره ی مردگانشان می‌سازند و نقل می‌کنند تو را تحت تاثیر قرار ندهد...

به ابوطالب عموی پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ بنگر که چگونه پیامبر را یاری می داد و از او دفاع می‌کرد، اما با این وجود در حال کفر از دنیا رفت ... پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود :

38آل عمران: ۱۸۰

39- زخرف: ۲۳

«تا وقتی از این کار نهی نشوم برایت استغفار می کنم...» آنگاه خداوند متعال چنین نازل کرد که:

﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ﴾[40]

«بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آن که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند، طلب آمرزش کنند هر چند خویشاوند [آنان] باشند».

بلکه آن بت شکن و بانی بیت الله الحرام، ابراهیم ـ علیه السلام ـ را ببین ... کسی که در راه مولایش آزمایش شد و در راه خدا شکنجه دید... اما با این وجود نمی‌تواند در روز قیامت سودی به پدرش برساند چرا که پدرش در حال شرک از دنیا رفت...

به همه‌ی این‌ها توجه کن و به یاد داشته باش:

﴿ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ﴾[41]

«روزی که انسان از برادرش می‌گریزد (۳۴) و [همچنین] از مادرش و پدرش (۳۵) و همسرش و فرزندانش (۳۶) در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند»

﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ﴾[42]

«روزی که مال و فرزندان سودی ندارد (۸۹) مگر کسی که دلی پاک به نزد الله آوَرَد».

از کسانی باش که به سوی حق باز می گردند... برای دیگران نصیحت‌گر و دلسوز، و به سوی توحید دعوتگر باش...

از خداوند برای همه هدایت می‌خواهم و خداوند متعال آگاه تر است و درود و سلام و برکات خداوند بر پیامبر خدا...

40- توبه: ۱۱۳

41- عبس: ۳۷-۳۴

42- شعراء: ۸۹-۸۸

دکتر محمد العریفی



شناسنامه



دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

متولد ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۹۰ ه ق)

دارنده‌ی مدرک دکترا در عقیده و مذاهب معاصر با رتبه‌ی ممتار از دانشگاه امام محمد بن سعود در ریاض.

دارنده‌ی اجازه‌ی قرائت و روایت حدیث از شیوخ برجسته‌ی مصر و یمن و مغرب.

عضو اتحاد جهانی علمای مسلمان.

عضو هیئت علیای توسعه‌ی انسانی، وابسته به سازمان رابطه العالم الإسلامی.

عضو مجلس امنا در هیئت علیای رسانه‌ی اسلامی وابسته به سازمان رابطه العالم الإسلامی.

عضو تعدادی از دفاتر دعوت و هیئت‌های اسلامی.

مشاور پاره وقت در تعدادی از هیئت‌های اسلامی در سطح جهان.

استاد پاره‌وقت در دانشگاه‌های عربستان سعودی و جهان.

خطیب جمعه در مسجد جامع بواردی در ریاض از سال ۲۰۰۶ تاکنون.

عضو هیئت تدریس در دانشگاه ملک سعود از سال ۱۹۹۳ تاکنون.

امام و خطیب مسجد جامع دانشکده‌ی امنیتی از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۶ م.

ایشان علاوه بر تحصیل آکادمیک از محضر شیوخ بزرگواری همچون دکتر عبدالکریم اللاحم، دکتر عبدالله بن جبرین، علامه عبدالعزیز بن باز، علامه ابن عثیمین شیخ عبدالله بن قعود و تعدادی دیگر از شیوخ گرامی استفاده علمی برده است.

دارای نزدیک به سی عنوان کتاب و رساله‌ی علمی و دعوی به زبان‌های زنده‌ی دنیا.

دکتر عریفی همچنین از طریق شبکه‌های اجتماعی به امر دعوت مشغول هستند.

حساب کاربری تویتر ایشان رکورد بیشترین دنبال کننده را در کشورهای عربی دارا می‌باشد.



Arefe.Fa@gmail.com



facebook.com/ArefeFa
facebook.com/3refe



@ArefeFa
@MohamadAlarefe



youtube.com/user/Arefefa